

سینمایی» درآورد. در میان اهل دیانت آراء گوناگونی در ماهیت سینما مطرح است که به طور فشرده عبارتند از:  
 رأی اول: سینما، هنری تمام عیار است. عمده‌ای معتقدند سینما هنر هنرها و مجمع هنرها و هنرناب است.  
 رأی دوم: سینما هنر است اما هنری در عرض سایر هنرها و شأنش حداکثر در حد شعر و نقاشی است. از نظر این افراد همان گونه که در شعر قالب‌هایی پدید آمده و شاعر بنابه تسلطی که بر محتوا و شناختی که از قالبها دارد می‌تواند شعر بسراید، سینماگر نیز می‌تواند هر محتوایی را در هنر سینما عرضه کند و به این اعتبار تعبیر سینمای دینی نا مفهوم است، چون یکی متعلق به هنر است و دیگری متعلق به اندیشه. یکی ساخته دست انسان است و دیگری ساخته و پرداخته دست خداوند است. همان طور که ما فیزیک، شیمی و علوم محض را به دینی و غیر دینی نمی‌توانیم تقسیم کنیم، سینما را هم نمی‌توانیم. اما عوامل و مقاصد سینما می‌توانند دین دار و متدین باشند.

رأی سوم: سینما، صنعت و تکنولوژی است. مشکل از آن جا آغاز می‌شود که ما سینما را هنر می‌خوانیم، در حالی که سینمای امروز ما اصلاً دخلی به هنر ندارد چه رسد به این که جامع هنرها هم باشد. در اثبات صنعت بودن سینما همین دلیل کافی است که برای خلق یک اثر سینمایی ابتدا باید آن را به تأیید و تصویب رساند. سینما صنعت و تکنولوژی است و نسبت دادن آن به دین همان قدر مضحک است که فی المثل بگوئیم سدسازی دینی یا جازو برقی دینی، البته شاید سینمای آینده بتواند نسبتی با هنر بر قرار کند اما با وضعیت فعلی اطلاق هنر به آن کاری است ناصواب. (۱)

رأی چهارم: سینما ترکیبی از هنر و صنعت است. این گروه معتقدند گاهی در سینما غلبه با هنر است و گاهی با صنعت و تکنولوژی. به عبارت دیگر گاهی صنعت عظیم سینما آینده‌ای است که بیننده از خود آینه در می‌گذرد و به اندیشه و منظروف توجه می‌کند و گاهی آن‌چه در سینما مطرح است، اعجاب آور بودن صنعت سینماست.

تعبیر سینمای هنری گویای این واقعیت است که اساساً سینما دارای دو وجه هنری و غیرهنری است. سینمای هنری، سینمایی است که از چارچوب خشک حواس ظاهری بیرون آمده، و معنای هستی را عیان می‌سازد، سینمای هنری یعنی سینمای اندیشه. (۲)  
 سینمای ابزار، سینمایی است که محور آن ابزار و فانیتهای فنی است. گرایش این گونه سینما، گرایش به کمیت و حس است. سینمای اندیشه به انسان می‌پردازد. به روابط خانوادگی، به مناسبات اجتماعی، به تاریخ، به جایگاه انسان در جهان و نهایتاً دغدغه این سینما موقعیت انسان و وضعیت بشری است.

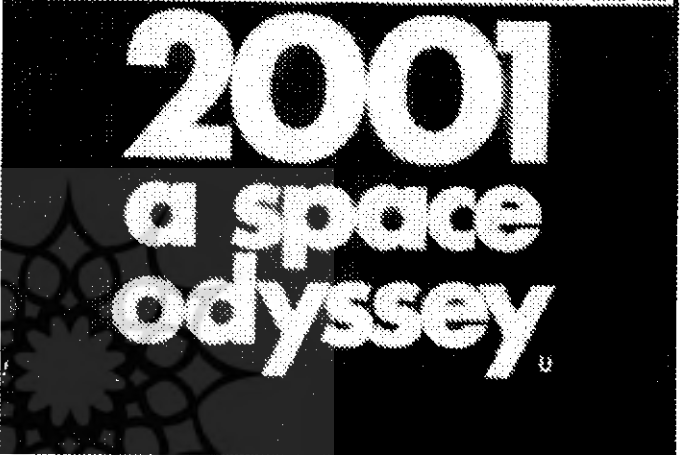
سینمای ابزار به جادو می‌پردازد، به نمایش محیرالعقول قابلیت‌های فنی، به قدرت تصرف در طبیعت، به درگیری. به جنگ، و نهایتاً دغدغه این سینما کسب قدرت و جمع آوری ثروت است.

# ماهیت

# سینما

## علی تاج‌دینی

سینما چیست؟ آیا هنر است، نظیر شعر و نقاشی یا تکنیک و صنعت است و یا ترکیبی از هنر و صنعت؟ در پاسخ به این سؤال تا کنون صدها کتاب و مقاله نوشته شده است. در این مقاله قصد نگارنده تکرار آن پاسخ‌ها و بازی بیهوده بر سر آن که سینما هنر است یا صنعت، نیست؛ بلکه می‌خواهیم این پاسخ‌ها را از منظر تفکر اسلامی بررسی کنیم. چرا برخی متدینین ما معتقدند سینمای هنری است تکنولوژیک و تحت سیطره «ولایت تکنیک» قرار دارد؟ و متقابلاً چرا برخی آن را هنر تمام عیار دانسته‌اند؟ نگارنده ناچار است برای طرح این بحث از متفکرین و هنرمندان مسلمانان که به این بحث از دریچه دینی و اسلامی نگریسته‌اند، بپردازد و بحث را از سطح بحث فلسفی خارج کرده و در حد مباحث «کلام



سرمایه، نهایتاً به تسلط صاحبان سرمایه بر این هنر منجر گردیده، و در واقع سینمای ابزار محصول اجتناب ناپذیر حاکمیت سرمایه در سینماست.

بسیاری از مشخصه‌های سینمای امروز جهان که مشخصه‌های طبیعی این هنر به نظر می‌رسند، در حقیقت بیش از آنکه نتیجه ضرورت‌های ذاتی هنر سینما باشند، مشخصه‌هایی هستند که الزامات سرمایه بر سینما تحمیل کرده است. سرمایه‌ای که صاحبان و برنامه‌ریزان آن یا کمپانی‌های بزرگ بوده‌اند و یا احزاب مسلط سیاسی و گفتمانی است که این مشخصه‌ها به سبک و خشونت و سوپر استارسازی و یا انواعی از ویژگی‌های کلی سینمای دولتی محدود نمی‌شود، بلکه مختصات دیگری از قبیل: فضا سازی، شخصیت پردازی، دیالوگ نویسی، میزانشن، دکوپاژ، ریتم و... را در برمی‌گیرد.

واقعیت این است که در دنیای ما، یعنی در دنیایی که اغلب کشورهای آن به کشورهای مسلط و یازیر سلطه تقسیم شده‌اند، سینما نیز همچون سایر پدیده‌های انسانی و اجتماعی از سرشت اصیل و واقعی خود بیگانه گشته است. و اگر ما در اندیشه بازگرداندن این هنر به حقیقت و فطرت راستین آن هستیم، باید خود را برای تلاشی بزرگ، پی‌گیر و همه جانبه آماده کنیم.

تا زمانی که سینمای تجربی آمریکا و اروپا و یا خاور دور و هند و... بر بازار سینما در کشورهای اسلامی سلطه دارند، تا زمانی که رسانه‌های خبری و هنری در اختیار تبلیغ اشکال گوناگون سینمای ابزاری هستند، تا زمانی که ذائقه تماشاگران، با انبوه تولیدات غیر هنر مندانه بمباران می‌شود، تصور دست یافتن به سینمایی مستقل و آزاد که به جای انفعال و تقلید به خلاقیت و ابتکار روی بیاورد

مشکل می‌نماید. (۳)

رأی پنجم: سینما هنر تکنولوژیک است. مطابق این نظر، قالب و محتوا اگر چه از نظر عقلی دو چیزند، اما در واقعیت عین همدند و این است معنی سخن «مک لوهان» که می‌گوید: «رسانه عین پیام است.»

## نقد آراء پنجگانه

۱- به نظر می‌رسد که رأی اول مبالغه آمیز است: گستردگی نفوذ سینما و سیطره آن بر سایر هنرها به کیفیت این هنر مربوط نیست و از قضا هنر سینما در مقایسه با شعر اگر فروتر نباشد فراتر نیست، اگر چه نگارنده معتقد است بحث از برتری یا بدتری این هنر بر آن هنر حاصل عقلایی ندارد. سینما به دلیل تاثیرگذاری گسترده این عیب را هم دارد که زراندوزان و قدرتهای فاسد سیاسی در آن به طمع می‌نگرند. و از این رو در بسیاری مواقع از وجه هنری و مقدس خویش خارج شده و به حوزه قدرت سیاسی تبدیل

مسلماً این تقسیم بندی به این معنا نیست که سینمای اندیشه از ابزار بی نیاز است و سینمای ابزار از اندیشه بهره‌ای ندارد. بلکه بحث بر سر دو نوع گرایش است. گرایشی که وجه همت آن کیفیت و معناست و دیدگاهی که در پی محدود کردن انسان به حس باوری و کمیت پذیری است. با این مقدمه می‌توان نتیجه گرفت که این تقسیم بندی در حقیقت حاصل تسری یک کشمکش دیرینه فرهنگی به قلمرو سینماست. کشمکشی که در همه عرصه‌های زندگی بشری حضور دارد و هرانسانی و یا هر گونه نهاد جمعیتی به گونه‌ای با آن درگیر است.

در واقع آنچه سینما را پیش از سایر فعالیت‌های هنری به عرصه این درگیری سوق می‌دهد و گرایشهای متفاوت را در آن به صفت آرایبی در مقابل یکدیگر می‌کشاند، وابستگی هنر سینما به ابزار نسبتاً پیچیده صنعتی و نهایتاً احتیاج می‌برم آن به سرمایه گذارهای عمده است. مروری گذرا بر تاریخ سینما و توجه به نقش الزامات سرمایه در انتخاب موضوع و ساختار ذوقی آثار سینمایی در دوران‌های مختلف، به ما نشان می‌دهد وابستگی سینما به

می‌شود. بنابراین سینما را در مقایسه با سایر هنرها، هنر هنرها خواندن صرفاً کار شیفتگان مقلد است و خداوندان سینما خود چنین نظری ندارند.

۲- رأی دوم اگرچه غلط نیست، اما کمی سطحی است. به این دلیل که میان ابزار به معنای عرفی لفظ و تکنولوژی تفاوت قائل نشده است. قالب سینمایی یا به عبارت دیگر صنعت سینمایی با صنعت در سایر هنرها از نظر ماهوی اختلاف دارند.

۳- رأی سوم به یک اعتبار بطلانی بدیهی است و به اعتبار دیگری با نظر پنجم مشترک است. اگر مقصود گوینده از صنعت بودن سینما آن است که اساساً سینما هیچ بهره‌ای از هنر ندارد این رأی با آن چه سینما به وجود آورده در تضاد است و اگر مراد گوینده آن است که هنر مقدسی نیست، بلکه سینما و صنعت به قدری در هم تنیده‌اند که هنر سینما معلول تکنولوژی است و در مقایسه سینما و صنعت جدید اصالت از آن تکنولوژی و سینما فرع و از میوه‌های شاخه تکنولوژی است، آنگاه این نظر همان رأی پنجم است که در ادامه خواهد آمد.

۴- رأی چهارم به اعتقاد نگارنده می‌تواند با واقعیت تاریخی سینما مناسبت داشته باشد. الا آن که در بخش «سینمای ابزاری» تحلیل قائل گویا نیست. آن چه واقعیت دارد این است که قبل از تولید سینمایی، اندیشه قرار است تصور گردد و در هر حال چه سینمای ابزاری و چه سینمای اندیشه، تقدم با اندیشه است و هنر فیلم سینمایی حاصل دیدگاه کارگردان است که با علم و اختیار کامل آن چه در ذهن تصویر کرده است، در خارج به صورت سینما مجسم می‌کند. از این نظر غلبه سینمای ابزار بر سینمای اندیشه وجهی نخواهد داشت و همواره اندیشه‌های درست یا نادرست در سینما مجسم می‌شود.

۵- رأی پنجم، در سال‌های پس از انقلاب و به نام دیدگاهی اسلامی صُف و وسیعی از دینداران را معتقد به خویش کرده است. از مجده فارابی تا محدثه سوره و از وزارت ارشاد تا حوزه هنری. تصریحاً یا تلویحاً این رأی را به عنوان رأی دین و اسلام همه جا مطرح و مبتنی بر آن قضاوت کرده‌اند. به ویژه در تفکر برادر بزرگوار شهید آوینی به صورت بسط یافته‌ای در ضمن مقالات و سخنرانی‌ها تکرار شده است. اما نگارنده تا کنون برخورد نکرده‌ام که نسبت به رأی حاضر از منظر اسلام و دیدگاه متفکرین اسلامی مقاله‌ای تحلیلی و نقادانه نگاشته شود. مادر این مقاله به مناسبت موضوع اسلام و هنر سینما ناچاریم مبنای تئوریک این رأی را بکاویم و مورد ارزیابی قرار دهیم.

۱- اصل این نظریه که «سینما هنر تکنولوژیک است» خود اندیشه‌ای غربی است و در میان متفکرین غربی طرفداران زیادی دارد. بر مبنای این اندیشه شاید ده‌ها فیلم را بتوان نام برد که پیامشان «شرارت ماشین و تکنولوژی» و به تأیید ژان اِشتاین، تکنولوژی. «ماشینی شیطانی» است. از جمله این فیلم‌ها می‌توان به فیلم علمی-تحلیلی «متروپولیس» اثر فریتز لانگ اشاره کرد. همچنین «جورج اورول» در زمان ۱۹۸۴ و «آرتور سی کلارک» در

## بحث از برتری یا بدتری این هنر بر آن هنر حاصل عقلایی ندارد.

سینما به دلیل تأثیرگذاری گسترده این عیب را هم دارد که زراندوزان و قدرتهای فاسد سیاسی در آن به طمع می‌نگرند. و از این رو در بسیاری مواقع از وجه هنری و مقدس خویش خارج شده و به حوزه قدرت سیاسی تبدیل می‌شود.

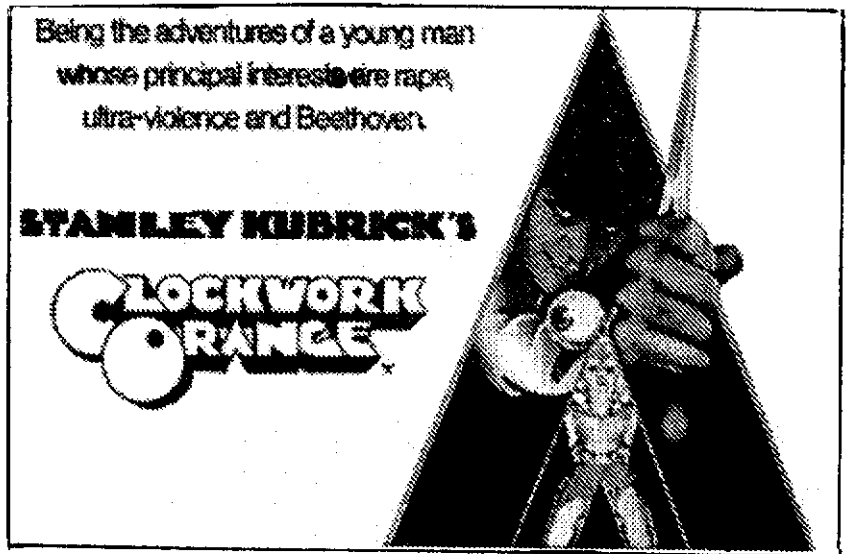
سینما را در مقایسه با سایر هنرها، هنر هنرها خواندن صرفاً کار شیفتگان مقلد است و خداوندان سینما خود چنین نظری ندارند.

اودیه ۲۰۰۱ از نفوذ ماشین بر انسان سخن می‌گوید و این که ما باید بر سر یک انتخاب حیاتی بین خود و ماشین یکی را برگزینیم. در فیلم «عصر جدید» چاپلین به از خودبیگانگی انسان تحت تأثیر تمدن صنعت اشاره می‌کند و نمونه دیگر «پرتقال کوکی» اثر آتونی برجس است که درباره اخلاقیات منتج از ماشینیزم در جوامع صنعتی است. (خواننده محترم اگر فرصت مطالعه جدی در این باره را ندارد می‌تواند به مقاله خوبی از جناب مهدی ارجمند تحت عنوان «شرارت تکنولوژی در آیین فیلم‌های سینمایی» چاپ شده در مجله فرهنگ و سینما شماره ۵۳/۳۳ مراجعه کند.)

۲- ۵. در میان متفکرین غربی، مباحث تکنولوژی مارتین هایدگر فیلسوف آلمانی را تداعی می‌کند. در میان فیلسوفان غربی، هایدگر بیش از سایرین به ماهیت و آثار تکنولوژی توجه داشته است. و شاید به دلیل رأی خاص وی درباره تکنولوژی که از جانب دینداران پس از انقلاب مطرح شده است، هایدگر چهره‌ای آشنا در حوزه‌های تفکر دینی است و با اعجاب و شیفتگی از وی یاد می‌شود. پس از هایدگر «مارشال مک لوهان» با دو تعبیر «دهکده جهانی» و «رسانه عین پیام است» مورد تأکید قرار می‌گیرد.

۳- ۵. بحث از تکنولوژیک بودن هنر سینما را نمی‌توان بدون شناخت ماهیت تکنولوژی درک کرد و تکنولوژی خود از شماتت علم غربی است. بنابراین ریشه در علم جدید دارد و علم جدید نیز شناخته نمی‌شود، مگر آن که متافیزیک و فلسفه غرب شناخته شود. سخن شهید آوینی هم که می‌فرمودند «سینما ریشه در فلسفه دارد» ناظر به چنین حقیقتی است.

۴- ۵. اسپنگلر و به ویژه هایدگر، معتقدند که از رنسانس به



هایدگر، تاریخ فلسفه را تاریخ غفلت بشر می‌داند و راه نجات را نه در تفکر فلسفی، بلکه در تفکر شاعرانه می‌جوید. از آن جایی که او هنر را در بنیادش با تکنولوژی از جهت فرآوری و انکشاف، همخانه می‌داند، شاعری را نجات دهنده انسان از تقدیر تکنولوژی که استیلاجویی است، اعلام می‌کند. بنابراین، شکی نیست که او هنر را نجات دهنده می‌داند، اما باید پرسید، کدام هنر را. او هنر دوران عصر جدید تمدن غربی را نفی می‌کند، زیرا رجوع به امر محسوس دارد. بنابراین راست گفته آن نویسنده‌ای که گفت: طرح «سینمای دینی» یا «روشنفکری دینی» معنی ندارد، همان گونه که «عرق

فروشی اسلامی» بی‌معناست.

۵-۵ - تکنولوژی میوه درخت تمدن غربی است و تا تمدن غربی شناخته نشود ماهیت تکنیک و به تبع آن سینما ناشناخته خواهد ماند و تمدن غرب ریشه در علم جدید و فلسفه دارد. «تمدن امروز محصول فلسفه است. بالنتیج همه لوازم و محصولات تمدن امروز موالید فلسفه هستند و نیز سینما چه آن را هنر بپنداریم یا صنعت، ممکن است ارتباط آن چه به مثابه ثمره این تمدن در خارج محقق شده است با ریشه‌اش، یعنی فلسفه چندان داخلی نباشد، مگر گلابی چقدر با اصل درخت خویش شباهت دارد؟ باغبان است که این تناسب و تشابه را باز می‌یابد، نه هر ناآشنایی که نظر در باغ کند.» (۵)

«محصولات تمدن غرب، همگی کم و بیش، صورت‌هایی مجسم از فرهنگ غرب هستند و آن چه مارشال مک‌لوهان در این باره می‌گوید، درست است. به اعتقاد من اگر با چشم حکمت به محصولات تکنولوژیک بنگریم، کامپیوتر را بسیار خطرناک‌تر از ویدئو خواهیم یافت.» (۶)

«باید دانست که محصولات تمدن غرب را منتزع از کل تمدن غرب مورد بررسی قرار دادن، کاری است بسیار عبث و دردی نیز از ما دوا نمی‌کند. اگر این محصول را منتزع از کل در نظر آوریم، چه بسا که از حقیقت وجودشان غافل شویم. محصولات تمدن تکنولوژیک با یکدیگر رابطه علی دارند و هر یک علت یا معلول دیگری است و همان طور که گفتیم، همه آن‌ها صورت‌های مجسم فرهنگ غرب هستند.» (۷)

بنابراین بسیاری از محصولات تمدن غرب، حتی از حداقل قابلیت لازم برای پذیرش صورتی تازه برخوردار نیستند. این‌ها را باید همان‌گونه که هستند پذیرفت و با مطلقاً رها کرد.

۵-۶ - تمدن جدید غرب حلقه‌ای از حلقات تاریخ است و از آن جا که سیر تاریخ به صورت خطی نیست، بلکه دوره‌ای است،

بعد، علم و عمل، ابزارهای دگردیسی از برای سلطه جویی بر جهان خلقتند و انسان خودمدار به قیمت ویرانی هویت خود، به دایره هرمی سلطه جو فرو افتاده و سینما نیز که از بطن چنین رویکردی پدید آمده، ابزاری است که جز از برای چنین مقصدی نتواند بود.

«سینما را نمی‌توان از تمدن غربی جدا ساخت. سینما همان است که تمدن غربی است. یک این همانی بین سینما و تمدن غرب وجود دارد که باعث می‌شود هرچه بر سر تمدن غرب برود، بر سر سینما نیز بیاید. زیرا سمت و جهت آن به تقدیر تمدن غرب و سینما، یکی است و طرح سینمای شرقی، ایرانی، ملی، دینی، در عرض سینمای غرب، خود عین غرب زدگی مضاعف است. یک سینما بیش‌تر وجود ندارد و آن هم سینمای غرب است که تقدیرش همانند تقدیر غرب، جهانگیری و استیلاجویی است.» (۴)

از نظر هایدگر از ماهیت تکنولوژی براساس علل ارسعه ارسطویی (مادی، صوری، فاعلی و غایی) نمی‌توان پرسش کرد. بلکه پرسش از تکنولوژی بر اساس اندیشه‌های رسمی در فلسفه، خود حجاب تکنولوژی می‌شود. وی که به زبان‌های گوناگون به ویژه زبان یونانی تسلطی فوق‌العاده داشته، متکی به بحث‌های زبان‌شناسانه، معتقد است که تکنولوژی در نزد یونانیان به معنای مهارت یک صنعتگر و یا کار او نبود، بلکه به کلیه مهارت‌های فکری و هنرهای زیبا اطلاق می‌شد و این تخته، فرآوردن (Mer - vor - bringen) و انکشاف (Aletheia) مرتبط بود.

در نزد هایدگر، تکنولوژی قدیم و جدید هر دو متکی بر تخته هستند. اما تفاوت ماهوی آن‌ها مربوط به تفاوت در تقدیر است. با وجودی که هر دو تکنولوژی قدیم و جدید، نحوی از انکشاف هستند و پرده از سازنده خویش برمی‌دارند، اما انکشافی که در تکنولوژی جدید حاکم است، خود را در فرآوردن (بویسیس) به معنای قدیم آن متحقق نمی‌سازد، بلکه انکشاف حاکم در تکنولوژی جدید، نوعی تعرض است.

هلاک و انحطاط دوره به «قرب و بعد وجود» است. در حقیقت با شروع دوره جدید آدمی عهد تازه‌ای با وجود می‌بندد و چون عهد جدیدی می‌بندد تمام نسبت انسان با وجود تغییر می‌کند و انسان جدیدی پا به تاریخ می‌گذارد. عصر جدید، مظهریت برای اسم فخر الهی یافته است و چون تمدن غربی یکپارچه و دارای وحدت حقیقی است، می‌توان آن را به انسان تشبیه کرد. آدمی شامل روح و جسم است. باطن و جوهر انسان را نفس و ظاهرش را بدن و جسم وی تشکیل می‌دهد. بدن، نفس نادیدنی را به تجسم می‌آورد و حیانتش و علت وجودیش به نفس برمی‌گردد. همین طور است تمدن غربی که به منزله کالبد روح غربی است. قالب و جسم تمدن غرب، تکنیک و علم جدید است. و روح تمدن غرب، نفسانیت و هوای نفسانی است.

«هر دوره تاریخی بر مدار چیزی می‌گردد و دایره مدار تاریخی جدید نفسانیت است. در عالمی که نفسانیت حاکم است، خداپرستی جایی ندارد. فیلسوفان غربی نظیر دکارت اگر بر وجود خداوند دلایلی اقامه کرده‌اند، وجود خدا را برای نجات فلسفه خود اثبات می‌کنند و نفسانیت هم جز این نیست که همه چیز و حتی مقدسات و عالم قدس تابع علم و قدرت بشر قرار گیرد. این مطلب کلید فهم غرب است و اگر درست ادراک نشود غرب و دام‌های آن را نمی‌توان شناخت.

فیلسوفان غرب جز یکی دو نفر، نظیر کی‌یر که گارد درد دین نداشته‌اند. مارکس در تاریخ فلسفه غرب یک بیگانه نیست. مارکس هم مانند فیلسوفان دیگر دوره جدید غربی از مظاهر نفسانیت است. البته فروید تفاوتش با دیگران در آن است که او نفسانیتی را که گفتیم وصف و شرح کرده است یا درست بگوییم او شأن نفسانیت به عتران جوهر غرب را باز گفته و به این جهت از این که او اثبات نفسانیت کرده است چندان اختلافی وجود ندارد. بشر غربی عین نفسانیت شده بود که فرویدیسم به عنوان حوزه‌ای از روان‌شناسی و درمان بیماری‌های روانی اعتبار پیدا کرد و این آرای روان‌شناسی و اجتماعی و سیاسی همه از آثار و نتایج نفسانیت غرب است.» (۸)

البته در این رأی نفسانیت نه به معنای اخلاقی مراد است و نه نفسانیت در مقابل عقل و عمل است، بلکه نفسانیت در تقابل با معنویت و روحانیت است. نفس با دنیا سنخیت دارد و نفسانیت با شأن فرشتگی انسان صددرد در تضاد است. از این منظر نفسانیت در مقایسه با شیطان، به صورت مادر و بت بزرگ جلوه می‌کند.

«تفکر جدید تفکر قلبی نیست و بشر جدید در سیری که دارد مسدود است. به عهده گرفته که زمین و زمان را درنوردد و نقش خویش را بر همه چیز بگذارد. مخصوصاً در این مورد است که نفسانیت به صورت عقل ظاهر می‌شود تا ثابت کند که بشر شیطان به روی زمین است.» (۹)

۷-۵ - گزاره «سینما هنر تکنولوژیک است» با همه آن چه در مبانی آن گفته آمد، برخواسته از اندیشه‌ای غربی است، چنان که

یکی از اساتید محترم در این زمینه می‌فرماید: «تفکر قلبی و حوالت تاریخی هر دو اصطلاح متفکر ما دکتر فردید است. ایشان معمولاً این معانی را با توجه به تفکرات مارتین هایدگر مطرح می‌کنند.» (۱۰)

اما این نظریه از سوی برخی متدینین ندانسته به صورت گزاره‌ای دینی القاء می‌شود. و حتی برخی ادعا کرده‌اند که حکیمان انسی و عارفان عالی مقام اسلام تحت تأثیر قرآن و روایات مبانی دوره‌ای بودن تاریخ و خود آگاهی تاریخی را مطرح کرده‌اند.

«شاید بسیاری به این که امروز حقیقت ابلیسی بر جهان سایه افکنده و هنر این جهان نیز هنر ظلمانی ابلیسی است باور نداشته باشند و از همین نور واقفیت این جهانی و گم‌گشتگی در واقع و واقع بینی و افتادگی در ابتدال روز مره زندگی معمولی اجتماعی و رفع نیازهای این زندگی، به تدبیر امور و تأثیر و تصرف در عالم طبیعت، به مدد تکنولوژی به نام ترقی و تجدد و گاه به نام سیر مالی توحیدی در علم و هنر دفاع کنند.» (۱۱)

آنگاه نویسنده درباره استدلال بر این مطلب می‌نویسد: «آن چه که ما را به تصریح به این ظلمت جهانی واداشته چیزی نیست جز همان التزام به تلقی تاریخی معارف و مآثورات پیشینان و به ویژه معارف و مآثورات آسمانی اسلامی به عنوان محک همه معارف و مآثورات» (۱۲)

۸-۵ - از آن جا که به اعتقاد نگارنده همان گونه که استاد دکتر داوری نوشته‌اند، اصل نظریه حوالت تاریخی و نگاه به تمدن غربی و تکنولوژی را دکتر فردید از هایدگر اخذ کرده است، و برخی نویسندگان معتقدند که این نظریه فلسفی، به طور واضح و روشن

## اصل این نظریه که «سینما هنر تکنولوژیک است» خود اندیشه‌ای غربی است و در میان متفکرین غربی طرفداران زیادی دارد.

هایدگر، تاریخ فلسفه را تاریخ غفلت بشر می‌داند و راه نجات را نه در تفکر فلسفی، بلکه در تفکر شاعرانه می‌جوید.

نظریه «سینما هنر تکنولوژیک است»

حداقل یکی از آراء فلسفی در غرب است و طرح آن به عنوان رأی اسلام و دین باید توأم با احتیاط زیادی باشد و خدای نخواسته ممکن است مدعی را به التقاط بکشاند.

از اسلام و معارف عمیق دینی بر می‌آید، نگارنده رأی حاضر را با رای حکیمان اسلامی در دوره حاضر و به ویژه مرحوم مطهری که همگان معترفند در اسلام شناسی تسبیح داشته است، مقایسه و ارزیابی می‌کند. تا روشن گردد که نظریه «سینما هنر تکنولوژیک است» حداقل یکی از آراء فلسفی در غرب است و طرح آن به عرآن رأی اسلام و دین باید توأم با احتیاط زیادی باشد و خدای نخواسته ممکن است مدعی را به النفاط بکشاند.

## نقد رأی پنجم

۱. نویسنده کتاب «حکمت معنوی و ساحت هنر» مدعی است که «نظریه سیر ادواری تاریخ تلقی همه ادیان از تاریخ است.» و حال آن که این نظر تحمیل به ادیان است، به طوری که مرحوم مطهری فرموده‌اند، نظریه دوری بودن تاریخ هیچ ارتباطی به دین ندارد. (۱۳)

مؤلف محترم آنگاه به نظریه ترقی تاریخ در برابر نظریه دوری تاریخ اشاره می‌کند و معتقد است: «نظریه ترقی در افق زمان مختص به اندیشه و فرهنگ پس از رنسانس است و جای در فرهنگ‌های گذشته نداشته است.» و «سیر کمالی توحیدی» اصطلاحی است که بعد از مشروطه، منورالفکران و غریب‌دگان مسلمان در جهت توجیه وضع موجود وضع کرده‌اند. به عقیده آنان جهان در حال پیشرفت و کمال است و تکنولوژی و دموکراسی مظاهر این کمال». نگارنده در مقابل معتقد فلاسفه اسلامی عموماً به ویژه ملاصدرا معتقد به نظریه ترقی تاریخی بوده‌اند و شاگردان وی و شاگردان شاگردان او تا عصر حاضر همه به اصل ترقی تاریخ و تکامل جمعی بشر در طول زمان اعتقاد دارند. در این باره استاد مطهری در آثارشان جابه جا از نظریه ترقی تاریخ دفاع کرده‌اند. از نظر ایشان همان طور که طفل در ابتدای

تولد توجهش تنها به جنبه‌های حیوانی وجودش معطوف است و هر قدر بزرگ‌تر می‌شود نیازهای متعالی تری پیدا می‌کند، جوامع انسانی نیز چنین‌اند:

«اراده بشر ابتدا بیش‌تر تحت تأثیر محیط طبیعی، و محیط اجتماعی و طبیعت حیوانی خودش شکل گرفته و متأثر شده، ولی اراده بشر مترقی در اثر تکامل فرهنگ و توسعه بینش و گرایش به ایدئولوژی‌های مترقی، تدریجاً از اسارت محیط طبیعی و اجتماعی و غرائز حیوانی آزاد شده و آن‌ها را تحت تأثیر قرار داده است. بنابراین اگر مجموع زمان‌ها و به عبارت دیگر بشر را از روزی که تمدن و فرهنگ خود را آغاز کرده در نظر بگیریم، شک ندارد که امروز جلوتر است.» (۱۴)

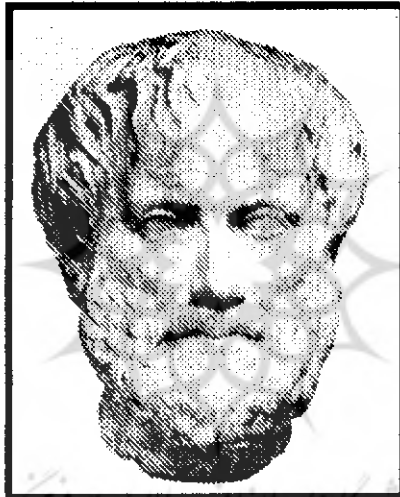
در جایی دیگر می‌فرمایند: «اگر ما بشر امروز را با اوئی که وارد تمدن و فرهنگ خود شد مقایسه کنیم، از همه جهت جلوتر است و اگر جلوتر نمی‌بود، نمی‌ماند. یعنی در طبیعت، یک موجود اگر صلاحیت برای بقاء نداشته باشد، معدوم می‌شود.» (۱۵)

استاد مبتنی بر مباحث دقیق فلسفی درباره «خبر و شر» که به وجود و عدم باز می‌گردد، معتقدند که بشر با ایجاد تمدن رو به پیشرفت و تکامل بوده است، با یک فرق و آن این که هر چه زمان گذشته است بر سرعت تکامل افزوده است و یک حرکت با شتاب بوده است.» (۱۶)

استاد معتقدند سیر خطی و ترقی تاریخ از متون دین به ویژه قرآن کریم بر می‌آید. ایشان در باره فلسفه مهدویت سؤال مهمی را طرح و پاسخ می‌گویند:

«اگر جامعه بشری در مسیر خودش به تکامل می‌رسد پس نیاز به مهدی (ع) برای چیست؟ اغلب تصور می‌کنند که ظهور حضرت حجت صرفاً ماهیت انتفجاری دارد.

۲ - معتقدین به رأی پنجم همان طور که پیش‌تر ذکر شد، معتقدند با شروع عصر جدید و دوره جدید، انسان جدیدی پدید آمد و وقتی انسان جدید پدید آید، همه نسبت‌ها تغییر می‌یابد. مرحوم مطهری که برای بحث «فطرت» که مطابق آیه ۳۰ سوره روم، بشر از اول تا ابد بر مبنای آن زاده می‌شود، اهمیت فوق‌العاده‌ای قائل هستند، معتقدند که اگر بپذیریم با شروع دوره‌ای از تاریخ، سنت بشر با همه چیز عوض می‌شود؛ آنگاه «فطرت» توجیه ناپذیر می‌گردد. فطرت انسان در دو ناحیه ادراکی و گرایشی عبارت از اندیشه‌های ثابت و گرایش‌های ثابتی است که در انسان به ماهو انسان وجود دارد. اما انسانی که با وجود نسبت جدید می‌بیند روح و جوهره دیگری پیدا می‌کند. در حقیقت تعبیر «انسان جدید» در مقابل «انسان قدیم» با تحلیلی که در پشت آن قرار دارد به



ارسطو

عینه نفی فطرت دینی است.

«درباره مواد فرهنگ انسانی به غلط فرض شده که این‌ها مانند ماده‌های بی‌رنگ هستند که شکل و تعیین خاصی ندارند. شکل و کیفیت آن‌ها را تاریخ می‌سازد، یعنی فلسفه به هر حال فلسفه است و علم، علم است و مذهب، مذهب است و اخلاق، اخلاق است و هنر، هنر، به هر شکل و به هر رنگ که باشد. اما این که چه رنگ و چه کیفیت و چه شکلی داشته باشد امری نسبی و وابسته به تاریخ است و تاریخ و فرهنگ مرقوم فلسفه‌های علمی، مذهبی، اخلاقی و هنری ایجاد می‌کنند که مدعی شده‌اند مخصوص خود اوست. برخی در این نظریه تا به آن جا پیش رفته‌اند که مدعی شده‌اند حتی طرز تفکر ریاضی تحت تأثیر سبک خاص هر فرهنگ قرار دارد.

این نظریه همان نظریه نسبی بودن فرهنگ انسانی است. آن چه نسبی است علوم و ادراکات اعتباری عملی است، اما اندیشه‌های فطری، اصول ثابت، مطلق و غیر نسبی می‌باشند» (۱۷)

در دیدگاه فلاسفه اسلامی و متکلمین و عرفا، انسان اولیه و انسان نهایی، انسان غربی و انسان شرقی، ماهیتاً تفاوتی ندارند و وقتی انسان‌ها تفاوت نداشتند، جوامع انسانی نیز از نظر ذات و ماهیت یگانه‌اند. «انسان نوع واحد است نه انواع. و چون انسان نوع واحد است، جامعه‌های انسانی نیز ذات و طبیعت و ماهیت یگانه دارند» (۱۸) انسان به ماهو انسان، از فطرت ثابتی برخوردار است. بنابراین انسان جدید و انسان قدیم، علم جدید و علم قدیم، عصر جدید و عصر قدیم، عقل جدید و عقل قدیم تفاوت ماهوی ندارند، زیرا اختلاف ماهوی فرع بر نفی ماهیت گذشته و اکتساب ماهیت جدید است. ماهیت انسان در همه زمان‌ها و مکان‌ها واحد است و تغییر نمی‌کند.

۳ - تمدن غرب در نظر قائلین به رأی پنجم، دارای وحدت حقیقی است. «غرب دارای وحدت و کلیت است و غفلت از این معنا، بدون تردید غفلت از حقیقت تاریخ و کیفیت تحقق تاریخی اشیاء و وقایع است.» اما چه دلیلی بر این مطلب وجود دارد. در نظر گرفتن روح و جسم برای تمدن غربی و تفکیک جامعه قدیم و جدید مبتنی بر تحلیل مگل و مارکس از تاریخ است که از بیخ و بن در آثار متفکرین اسلامی انکار شده است: «این که گفته‌اند جامعه قدیم و جدید ماهیتاً باهم تفاوت دارد، سخنی است که با اندیشه‌های مارکس جور در می‌آید» (۱۹)

۴ - مطابق مبانی فائیلین رأی پنجم؛ علم جدید (علوم تجربی و علوم انسانی) پس از رنسانس، ریشه در فلسفه غربی دارد و ظهور

دکارت، بنیان تمدنی را پی ریخت که علوم تجربی، معلول آن است. در این اندیشه علوم تجربی پس از رنسانس تفاوت ماهوی با علوم تجربی گذشتگان داشته است. علم تجربه درگذشته فرزند فلسفه و حکمت بود و با ظهور رنسانس، این فرزند از مادر جدا شد. از آن جا که علوم تجربی ریشه در متافیزیک فاسد غربی دارد، نسبت به علوم تجربی گذشتگان گرفتار انحطاط شده است.

خواننده محترم باید بداند که بسیاری از این احکام به دلیل برهان محکمی بند نیست و به سخنی ذوقی و شاعرانه شبیه تر است. در منطق فیلسوفان اسلامی اولاً علوم جدید با علوم قدیم

تفاوت ماهوی ندارند. اگر تفاوت هم هست، این تفاوت در دو ناحیه ظاهر شده است:

۱ - علوم جدید نسبت به علوم قدیم کامل‌ترند و هر قدر زمان روید جنو آمده، علوم پیشرفته‌تر شده‌اند.

۲ - اسلوب علوم پس از رنسانس بیش‌تر تجربی شده و درگذشته کم‌تر تجربی و بیش‌تر قیاسی بوده است.

«علم قدیم با علم جدید، مثلاً طب قدیم و طب جدید، هندسه قدیم و هندسه جدید، علم النفس قدیم و علم النفس جدید، گیاه‌شناسی قدیم و گیاه‌شناسی جدید و... تفاوت ماهوی ندارند، یعنی چنین نیست که مثلاً کلمه «طب» در قدیم نام یک علم بود و در جدید نام یک علم دیگر، طب قدیم و طب جدید هر دو دارای تعریف واحد هستند. تفاوت طب قدیم و طب جدید یکی در شیوه تحقیق مسائل است که طب جدید از طب قدیم تجربی‌تر شده و طب جدید استدلالی‌تر است و دیگر در نقص و کمال، یعنی طب قدیم ناقص‌تر و طب جدید کامل‌تر

است و همچنین سایر علوم» (۲۰)

اما این که ریشه «علم تجربی» را در فلسفه دانسته‌اند و فلسفه غرب را به مانند مادر علوم تجربی تصور کرده‌اند، نیز بی دلیل است. علوم تجربی نه در گذشته و نه در حال حاضر، هیچ‌گاه جزء فلسفه نبوده تا از آن جدا شود. زیرا فلسفه و علوم تجربی دو علم‌اند با دو قلمرو و با دو موضوع متفاوت و با دو اسنوب و متد تحقیق. البته این اشتباه غالباً از سوی مستشرقین به اندیشه‌های معاصر راه یافته است. تصور کرده‌اند که چون فلاسفه گذشته نظیر ارسطو و ابن‌سینا دو عالم حکمت را به نظری و عملی و هم‌ریک از نظری و عملی را به تقسیمات دیگری منقسم کرده‌اند، پس فلسفه یعنی علمی که شامل همه اقسام حکمت نظری و عملی

است، و حال آن که ملاک امتیاز علوم از یکدیگر، به امری حقیقی باز می‌گردد و تقسیمات حکمت، امری اعتباری است، چنان که مرحوم علامه طباطبایی در مقاله ششم از اصول فلسفه و روش رئالیسم اثبات کرده است. بر همین اساس بزرگان فلسفه اسلامی در حال حاضر معتقدند اگرچه علوم تجربی در عصر حاضر از علوم تجربی گذشتگان کامل‌تر است اما فلسفه‌های جدید از فلسفه‌های قدیم ناقص‌تر است.

۵ - قائلین به رأی «تکنولوژیک بودن هنر سینما» آنگاه که می‌خواهند مبانی هایدگر را با مبانی عرفان اسلامی پیوند بزنند،

**روشن است که اگر سینما را اولاً  
تکنولوژی بدانیم و ثانیاً ابداع آن را  
به غربیان نسبت دهیم و هیچ سهمی  
برای گذشتگان در پیدایش سینما قائل  
نباشیم و آن را معلول صددرصد  
تمدن غربی بدانیم و ثالثاً ریشه تمدن  
غرب را در تمدن قبل از خود ندانیم و  
ریشه غرب را در پیدایش فلسفه‌ای  
چون دکارت بدانیم و رابعاً جوهر  
فلسفه غرب را در تقابل با خدا بدانیم،  
ناگزیر سینما را نمی‌توان با اسلام در  
کنارهم نشانند.**



موضوع «اسماء الهی» را پیش می‌کشند. اینان با پیوند آن بحث شریف قرآنی و عرفانی و دیدگاه هایدگر در باب حوالت تاریخی و تقدیر تکنولوژی به یک باره موضوعی را با عنوان «علم الاسماء تاریخی» ابداع کرده‌اند که اگرچه بحث اسماء آن ریشه در قرآن و متون دینی دارد اما علم الاسماء تاریخی و حوالت تاریخی ریشه در اندیشه‌ای غربی دارد و متون دینی با آن موافقت ندارد. از جمله تاریخ در تمدن ۴۰۰ ساله غرب به بعد مظهر اسم قهر الهی است و حاکم بر تاریخ «شیطان» است. «امروز حقیقت ابلیسی بر جهان سایه افکنده است.» (۲۱) و «بنابریایات و روایات، بشر، در طامه الکبرای تاریخ عصرطامات و پریشانی آخرالزمان به سر می‌برد و عصری است که تیرگی و پلیدی قلب انسان را احاطه و تسخیر کرده است. چنین اوضاعی در حقیقت مستلزم غلبه قهر و سخط الهی در تاریخ بشر است. در دوره جدید چنان است که نفس امّاره را هیچ موضوعی و اصلی محدود نمی‌کند و همه امور به اعتبار «موضوعیت نفسانی» معتبر می‌شوند. موضوعیت نفسانی دوره جدید فلسفه و مابعدالطبیعه جدید، صورت نظری به خود گرفته است و فلسفه، در بسط تاریخی خویش و طی مراحل از «نسخ»، «فسخ» و «منح» در صورت سیاست و هنر و سرانجام تکنیک و تکنولوژی به تمامیت رسیده است.»

با کمی توجه در عبارات فوق می‌توان دریافت که انتساب این سخنان به منطق دین دروغی بیش نیست. در منطق دین رحمت الهی همواره و در همه حال بر غضب و قهر الهی مقدم است و «اگر نازی کند یک دم فروریزند عالم‌ها» اسم قهر مستلزم فنا و نابودی است. تحقق و وجود ۴۰۰ سال تاریخ معاصر خود دلالت بر غلبه خیرات بر شرور آن دارد.

ریشه غرب را در پیدایش فلسفه‌ای چون دکارت بدانیم و رابعاً جوهر فلسفه غرب را در تقابل یا خدا بدانیم، ناگزیر سینما را نمی‌توان با اسلام در کنار هم نشاناند. اما همان طور که قبلاً گفتیم، این سخنان بیش‌تر به شعر شباهت دارد تا حکمت. اگرچه باید اعتراف کرد که سخنان بسیار با ارزشی در این اندیشه یافت می‌شود اما پیش فرض‌های بنیادین آن صحیح نیست.

«علت عمده اختلاف نظرهای فلسفی همیشه این است که هرکسی یک سلسله اصول موضوعه‌ای را پیش خود مسلم فرض می‌کند و چنین می‌پندارد که حتماً باید چنین اصل یا اصول را مسلم و مفروض گرفت و حتماً در نظر دیگران هم همان اصول موضوعه مسلم و مفروض است، در صورتی که آن اصل یا اصول موضوعه جز یک انحراف و مغالطه بیش نیست.» (۲۲)

«حل برخی از مسائل بستگی زیادی به کیفیت طرح آن‌ها دارد، اگر اندکی انحراف یا مسامحه در کیفیت طرح و تصویر آن‌ها رخ دهد، به کلی به صورت مجهول غیر قابل حل در می‌آید. مسائل فلسفی عموماً از این قبیل است. برخلاف مسائل برخی علوم یا

۶ - مطابق رأی پنجم، سینما هنری تکنولوژیک است و تکنولوژی میوه تمدن غربی است و تمدن غربی ریشه در علم جدید دارد و علوم جدید غربی فرزند متافیزیک و فلسفه غربند.

جوهر فلسفه غرب نفسانیت است در مقابل معنویت و روحانیت، از آن جا که نفسانیت و معنویت و یا به زبان دین شیطان و رحمان قابل جمع نیستند، تکنولوژی هم که از لوازم تمدن غربی است، امری است که با شیطان بیش‌تر تناسب دارد تا با رحمان و تسنیم شیطان تکنولوژی و ایمان آوردن وی به دست پیامبران باطنی در نهایت دشواری و نزدیک به محال است، بنابراین اسلامی کردن سینما و به خدمت گرفتن سینما در راه اهداف اسلامی طمعی خام و آرزویی است نایافتنی و ناشی از جهل است.

روشن است که اگر سینما را اولاً تکنولوژی بدانیم و ثانیاً ابداع آن را به غریبان نسبت دهیم و هیچ سهمی برای گذشتگان در پیدایش سینما قائل نباشیم و آن را معلول صددرصد تمدن غربی بدانیم و ثالثاً ریشه تمدن غرب را در تمدن قبل از خود ندانیم و



همه عنوم که طرح و تصویر صورت مسأله چندان اشکالی ندارد. عمده این است که راه حل پیدا شود.» (۲۳)

اگر تاریخ غرب مظهر اسم قهر الهی است، اولاً به چه دلیلی می‌توان ابتدا و انتهای دوره را مشخص کرد؟ طبیعتاً دلیل برهانی بر این مطلب نمی‌توان آورد، می‌ماند دلیل کشفی. آیا هر کشفی، گویای حقیقت است؟

ثانیاً، قدرت بشر در تغییر اسم قهر الهی چه مقدار است؟ آیا بشر توان تغییر دوره را دارد یا به مصداق شعر مولانا «در کف شیر تر خون خواره‌ای / غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای» بشریت باید منتظر بماند و هرگونه تلاش و اصلاح برای تغییر دوره‌ای که در آن قرار گرفته، آب در هاون کوفتن است. پاسخ این تفکر، مثبت است. چنان که برخی گفته‌اند: «اما زمانی که تاریخ غرب به عصر منسوخیت و پایان عصر و دایع فرهنگی خویش می‌رسد (که

نمی‌دانیم چه موقع است) در سر سویدای اهل طلب، انتظار عالمی دیگر و آدمی دیگر به ظهور می‌آید (یعنی هر وقت که چنین عالمی به ظهور می‌رسد، در می‌یابیم که به ظهور رسیده است!) انتظار عصری معنوی که افقی فراروی جهان امروز بگشاید و عهد آدمی با حق و حقیقت در آن تجدید شود. (عهده‌ی که از آن طرف بسته خواهد شد و انسان باید انتظار بکشد تا فرارسد!) در جایی دیگر همین نویسنده صریحاً هرگونه تغییر حتی دعاکردن را در تغییر دوره بی‌ثمر و حتی آفت تلقی کرده است:

۷ - می‌گویند سینما هنر تکنولوژیک است و تکنولوژی میوه شجره خبیثه غربی است. اما

بزرگان تفکر اسلامی که از اساس این مبانی را نپذیرفته‌اند، و معتقد به نظریه ترقی در تاریخ هستند، تکنولوژی را میوه تکامل جمعی بشر دانسته‌اند. نگارنده در این جا دیدگاه اسلام‌شناس و فیلسوف بزرگ اسلامی، مرحوم مظهری را که ریشه در فلسفه اسلامی به ویژه افکار ملاصدرا دارد، مطرح می‌کنم.

وی در مباحث «فلسفه اقتصاد»، «فلسفه اجتماع»، «و نقد مارکسیسم» مباحث متنوعی نظیر ظهور تکنیک، تفاوت ماشین با ابزار تولید گذشته، ماهیت سرمایه داری، ارزش افزوده کار ماشین، صنایع مادر و... طرح کرده است که در این جا تا جایی که به بحث ما مربوط می‌شود، مطالبی ذکر می‌شود:

۱ - اختلاف تکنولوژی با ابزار تولید گذشته، اختلافی کیفی است. ماشین جانشین انسان است نه آلت و ابزار انسان. یک انسان

مصنوعی است. ماشین به جای انسان نخ می‌ریسد و پارچه می‌یافتد؛ ماشین می‌دوزد، شخم می‌زند، درو می‌کند، خرمن می‌کند و بسته‌بندی می‌نماید. ماشین کامل شده ابزار تولید گذشته نیست یعنی بیل بهتر و ظرف بهتر و کارد و چاقوی بهتر در اختیار انسان قرار نداده است، حتی این طور نیست که به جای قوه و بازوی انسان قوه‌ای از طبیعت استخدام کرده باشد و کارش فقط این باشد که مثلاً ابزاری را که انسان با دست خود باید حرکت دهد یا فشار دهد ماشین حرکت می‌دهد، نه بالاتر از این است، ماشین تمام کارهای انسان را دقیق‌تر و بازاندمان‌تر انجام می‌دهد. ابزار بودن ماشین در عصر حاضر، نظیر ابزار بودن انسان برای انسان است. ماشین به آن جهت قدر قدرت تولید دارد که جای شعور مستقیم انسان را گرفته است. نیروی عظیم فلزات و بخار و برق و انرژی اتمی در حقیقت انسانی است با عضلات فلزی و نیروی برق و بخار و اتم.

۲ - ماشین مظهر مغز اجتماع و ترقی اجتماع است. همان گونه که فرد دارای حقیقت و اصالت و تکامل است، جامعه نیز دارای هویت، شخصیت و واقعیت است، همان طور که فرد تکامل دارد، جامعه متکامل است و ماشین مظهر تکامل جامعه انسانی است. به عبارت دیگر تاریخ در سیر خطی و تکاملی خویش به نقطه‌ای رسیده است که به صورت جهش‌وار تسفییری اساسی در ابزار تولید گذشته انجام داده است. بنابراین «ماشین» مظهر اختراع فرد و مخترع نیست، بلکه مظهر اختراع بشریت است. از این رو مالکیت «ماشین» از آن سرمایه‌دار و حتی مخترع نیست، بلکه مالکیت کارخانه‌های

بزرگ و صنایع عظیم غول پیکر باید برعهده جامعه و دولت به نمایندگی جامعه باشد.

۳ - مطابق بند ۲، تکنولوژی و محصولات آن با حرکتی دفعی حادث نشده‌اند، بلکه همه دانشمندان و عالمان در پیدایش آن سهیم هستند. از این منظر می‌توان فرهنگ اسلامی و دانشمندان اسلامی نظیر «ابن هیثم» را در پیدایش صنعت سینما سهیم دانست. چون «ماشین (و مصادیق آن نظیر سینما) که کار می‌کند در حقیقت مغز اجتماع و ترقی اجتماع است که کار می‌کند و بالاخره اجتماع بماهوی اجتماع است که به صورت ماشین در طول صدها قرن در آمده و کار می‌کند. نبوغ جامعه انسانی در امتداد تاریخ است که به این شکل درآمده است.» (۲۴)

تکنولوژی محصول علوم تجربی است و علوم تجربی غرب

## در منطق دین رحمت الهی همواره و در همه حال بر غضب و قهر الهی مقدم است و «اگر نسازی کند یک دم فروریزند عالم‌ها» اسم قهر مستلزم فنا و نابودی است. تحقق و وجود ۴۰۰ سال تاریخ معاصر خود دلالت بر غلبه خیرات بر شرور آن دارد. آیا می‌شود گفت اکثریت افراد در گستره زمانی طولانی تن به انحراف داده‌اند. این مطلب با فطرت و طبیعت بشر منافات دارد.

را بپذیریم یا آزادی را. یا باید خدا را بپذیریم یا دموکراسی را. میان این‌ها تضاد برقرار کرد و بدیهی است که اگر میان خدا و صدها نیاز فطری بشر، تضاد قرار داده شود، اکثریت مردم طرف نیازهای فطری را خواهند گرفت و گرفتند و همین طرز برخورد کلیسا موج ماتریالیستی و ضد خدایی را در دنیا به وجود آورد» (۲۶)

## رای ششم

سینما محصول نظام تکنولوژیک است و باید از آن پرهیز کرد. صاحب این نظر، معتقد است که تکنولوژی شر است اما سزای لازم و رشد تکنولوژی فقط یک دلیل دارد و آن فزون خواهی انسان است. فزون خواهی ذاتی تکنیک، صاحبان تکنولوژی را واداشته تا به فکر ساختن انسان و جهانی دیگر بیفتند که در خور تکنیک رشد یابنده آینده باشند. آنان چنین وانمود می‌کنند که می‌خواهند تکنیک را در خدمت انسان آینده و جهان فردا قرار دهند؟ ماشین‌ها «شهرت بیش‌تر طلبی را شکوفا می‌کنند. تکنیکی‌تر شدن زیادت طلب‌تر شدن است و ماشینی ماشین‌تر است که در آن چیزی بیش‌تر شده» (۲۷)

در رقابت‌افزایی و خصومت‌آفرینی تکنیک هرچه بگویم کم گفته‌ایم و فی‌الواقع هرچه از بد یا نیک تکنیک سخن رود به همین روح و ریشه باز می‌گردد. بنابراین «رشد تکنیک نامی است فریب آمیز بر طمع ورزی ناستوده انسان. ماشین هرچه آزمندتر شود کامل‌تر است، اما و هزار اما کمال انسان در قناعت است نه در طمع و ولع» (۲۸)

در این رای، اخذ تکنولوژی، اختلال در حیات معنوی خواهد کرد. بنابراین با تکنولوژی و از جمله سینما باید چه کرد؟ صاحب این رای آن را نظیر «اکل میت» تلقی کرده است. «اصل را در صنعت و تکنولوژی «اکل میت» بدانیم» (۲۹) تفاوت رای ششم و رای پنجم در منظر است. رای پنجم ناشی از دیدگاهی فلسفی عرفانی از تاریخ و انسان بنا شده است، اما رای ششم که منظر دیدگاه دسته‌ای از جامعه شناسان غربی است. دیدگاهی جامعه‌شناسانه است. اگرچه هر دو نظر نتایج یکسانی دارد.

## نقد رای ششم

صاحب رای فوق، رشد تکنولوژی را در تمایلات نفسانی انسان جست و جو می‌کند و معتقد است که طمع ورزی انسان، مشوق وی به رشد علوم و صنایع است و حال آن‌که به اعتقاد نگارنده این نظر ایرادات اساسی دارد. اول مخالف فطرت بشر است. اگر ریشه تکنولوژی را به انحراف بشر برگردانیم، چرا بشر روز به روز بر توسعه و تکامل تکنولوژی افزوده است و دست از این انحراف بر نمی‌دارد. آیا می‌شود گفت اکثریت افراد در گستره زمانی

نسبت به علوم قدیم کامل‌تر است. آن چه قابل انتقاد است و باعث متشابهت و اتهامات شده تفسیرهای غلط فلسفی در غرب است. علم جدید که فی‌نفسه پاکیزه است در بستر اندیشه‌ها و جریانات فکری واقع شده که بشر غربی را به انحطاط دعوت می‌کند. بنابراین ملازمه‌ای میان تکنولوژی و فلسفه غرب نیست تا نوبت به نفی تکنولوژی برسد.

شهید مطهری از این ملازمه اظهار تأسف می‌کند: «اینجانب حقیقتاً وقتی که جریان تاریخ علم را در قرون جدید کم و بیش مطالعه می‌کنم و متوجه رنگ مخصوصی که فقط طرز تفکر فلسفی خاص دانشمندان به جریان پاک و پاکیزه علم داده است می‌شوم سخت متأثر و افسرده می‌گردم» (۲۵)

اما این که چرا پس از رنسانس فلسفه‌های غربی گرایش به انحاء دارند، به اعتقاد نگارنده یک دلیل خیلی روشن دارد و آن رفتار کلیساست. چرا باید دینی به این حد از استحکام و روشنی را واگذاشت و به دنبال مبانی که انسان را وارد عالم متشابهات می‌گردد، گشت.

«موج ماتریالیسم که در دنیا پیدا شده و بیش‌تر در دنیای غرب بوده است و به دنبال خود مکتب‌هایی برای بشر به وجود آورده است. همه و همه عکس‌العمل شدیدی است در مقابل نادانی‌ها و خشونت‌ها و کج‌روی‌های کلیسا، و ما الان داریم جریمه‌های غلط کلیسا را می‌پردازیم. جهالت‌ها و نادانی‌ها و تفسیرهای غلط کلیسا از خدا و قیامت و روح و هم چنین تفتیش عقاید و اختناق و روش ضد آزادی و دموکراسی کلیسا بود که دنیا را به این حالت کشانید و این سؤال را در برابر خود مطرح کرد که یا من باید علم را بپذیرم یا کلیسا را. یا من باید خدا را بپذیریم یا یک زندگی مرفه را. یا باید خدا



طولانی تن به انحراف داده‌اند. این مطلب با نظرت و طبیعت بشر منافات دارد.

## رای هفتم

سینما هنر است و باید اخذ کرد، اما صنعت سینما محصول نظام تکنوکراسی است و باید طرد کرد. این بحث را مرحوم شریعتی در کتابی با عنوان «ماشین در اسارت ماشینیم» منتشر کرده است. شریعتی اعتقاد داشت که «ماشین» ذاتاً با ابزار تولید گذشته متفاوت است. او در نوشته‌های خود میان ماشین که متعلق علوم مهندسی است با «ماشینیم» که نظام مبتنی بر توسعه ماشین است و بحثی جامعه‌شناسانه تفاوت قائل است. وی از ماشین دفاع می‌کند، اما ماشینیم را محکوم می‌نماید. از نظر وی ماشینیم تالی‌های فاسد بسیاری دارد: تکنوکراسی، بوروکراسی و فاشیسم از پیامدهای فاسد آن است.» (۳۵)

از نظر وی «امپریالیسم جهانی، استعمار سیاسی و نظامی و اقتصادی و وحشتناک‌تر و بدتر از همه، استعمار فرهنگی و «فرهنگ زدایی» همه زاده نظام ماشینیم یعنی حمله مصرف جدید به بازارهای جدید و ملت‌های جدید است.»

تحلیل شریعتی از ماشینیم مبتنی بر نگرش اقتصادی به تاریخ است و تا حد زیادی با اندیشه‌های مارکسیستی نزدیک می‌شود. از نظر وی «زیربنا دوتا بیش‌تر نیست. آن هم نه بورژوازی نه فئودالیت، نه کاپیتالیسم و نه ماشینیم، نه بورژوازی و نه بورهداری. زیربنا، یعنی آنچه که تمام نظام اجتماعی رویش سوار می‌شود و استخوان بندی اساسی اجتماع است دوتاست. یکی «مالکیت انحصاری» است و یکی «مالکیت اجتماعی» در طول تاریخ بشر این دوره‌های مختلف را قبول دارم و چنان که گفتم به هم تحول پیدا می‌کنند. گرچه دوره‌های دیگری هم هستند. اما یک زیربنا وجود دارد و آن هم مالکیت است.» (۳۱)

## رای هشتم

سینما ابزار قدرت سیاسی است. در این رای، به سینما به عنوان هنری که بیش‌تر به مثابه ابزار کسب قدرت است نگریسته می‌شود. از این رو اهل سیاست و اصحاب زور و زر، صاحبان سینما در دنیا هستند. سینما در دنیای امروز دارای نقش سیاسی و حکومتی است و هر بودن سینما در درجه دوم اهمیت قرار دارد. حکومت‌ها نسبت به گذشته عاقل‌تر عمل می‌کنند و به جای استبداد مستقیم، از طریق نفوذ در اذهان و افکار مردم، توده‌ها را به آن سمتی که خودشان تشخیص می‌دهند، به طور داوطلبانه می‌رانند. کسانی که شبکه‌های تلویزیونی یا ماهواره‌ای و یا سینما و یاسایر اشکال تولید کالاها و فرهنگ را در آمریکا کنترل می‌کنند، یک حکومت جدید به حساب می‌آیند که قدرتش از قدرت اشخاص شناخته شده‌ای که در رأس حکومت آمریکا هستند،

بیش‌تر می‌باشد.» (۳۲)

در رأی حاضر که تحت عنوان «سینمای دینی، حکومت دینی» مطرح می‌شود، غرض دیگری هم نهفته است: تحقق اسلام. یعنی تحقق اسلام در یک حکومت دینی اعم از آن که فیمساز اهل دیانت باشد یا خیر. سکوت حکومت اسلامی نسبت به بحث فیلمی، مهر تأییدی بر فیلم است. همان طور که سکوت معصوم (ع) نسبت به عملی، دلالت بر حریت آن دارد.

به نظر می‌رسد در این رأی سینما به عنوان هنر، قربانی سیاست و قدرت شده و نقش ابزاری سینما بر نقش ذاتی آن غلبه یافته است و از این رو نظریه‌ای افراطی است. در اسلام سیاست در خدمت فرهنگ و دین است و نه بالعکس. ■

۱. موسوی، سید عبدالرضا، سینما تناثر، سال سوم، ش دوازده ص ۲۱.
۲. ناصری، حسین، فرهنگ و سینما، ۱۰/۱۰/۶۹.
۳. داودنژاد، علیرضا، فرهنگ و سینما، ۳۳/۴۵.
۴. شیخ مهدی، علی، تقدیر سینما، نقد سینما شماره ۸.
۵. آوینی، سید مرتضی، فارابی، د ش ۲ ص ۷.
۶. فارابی، ۵ ستاره اول، ص ۱۲۲.
۷. همان منبع.
۸. دکتر داوری، رضا، کیهان فرهنگی شماره ۱.
۹. همان منبع.
۱۰. شاعران روزنامه عسرت، ص ۷۹.
۱۱. حکمت معنوی و ساحت هنر، ص ۱۸.
۱۲. همان، ص ۱۹.
۱۳. فلسفه تاریخ، ص
۱۴. فلسفه تاریخ، ص
۱۵. فلسفه تاریخ، ص ۴۲.
۱۶. تکامل اجتماعی انسان در تاریخ، ص ۷.
۱۷. جامعه و تاریخ، ص ۵۳.
۱۸. جامعه و تاریخ، ص ۴۳.
۱۹. فلسفه تاریخ، ص ۱۶.
۲۰. م، ج ۵، ۱۳۸.
۲۱. حکمت معنوی و ساحت هنر، ص ۱۸.
۲۲. مقالات فلسفی، ج ۱، ص ۶۸.
۲۳. مقالات فلسفی، ج ۲، ص ۲۳۲.
۲۴. مباحث اقتصادی، ص ۶۵.
۲۵. م، ج ۱۳، ص ۷۲.
۲۶. فلسفه اخلاق، ص ۱۱۵ و ۱۱۶.
۲۷. نقد ج صنع، سروش، ۲۹۸.
۲۸. همان منبع، ص ۳۰۷.
۲۹. منبع سابق، ص ۳۱۲.
۳۰. ماشین در اسارت، ص ۴۷.
۳۱. همان منبع، ص ۲۱.
۳۲. افخمی، بهروز مقاله سینمای دینی، نقد سینما، س ۸، ص ۱۹.